

قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

حضرت نقطه اولی، حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح رقم (13) - امر و خلق، جلد 1

۱۳ - قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است قوله الاعلی: "و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق جز او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض بخلق در کل شیئی بیرون نرود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده بعلت خصال سبعة باختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقائق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سوی این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوابل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کل شیئی را عالم است و بر سبیل اختیارات کل کل را خلق میفرماید و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هر گاه شیئی بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده."

و از آن حضرت در تفسیرها قوله الاعلی: "و ان سر الامر هو ان لا یری احد ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلی اختیارات الاشیاء بما هم علیه و ما هم سائرون الی ما لا نهیة لها و لا یری نورا الا نوره و لا حکما الا حکمه لان لا یوجد شیئی فی السموات و لا فی الارضین الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله علیهم و ان العبد فی حین الفعل هو يفعل بفعل القدر من لدن خبیر علم لان الله سبحانه كان عالما باختیارات الكل و ما هم سائرون و علی ذلك یجزیهم و صنفهم و یعطیهم حقههم و ان ذلك الاختیار هو مساوق وجود شیئی ... و هو سر القدر حیث یعلم اهل المنظر الی الفؤاد و لا یرون فعلا الا فعل الله و لا یرون موثرا الا الله."

از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز: "اموری در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصرا اعمال خیریّه و افعال شریّه این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموری است که انسان بر آن مجهول و مجبور است مثل خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسئول از آن نه زیرا مجبور بر آن است. اما در افعال خیریّه و افعال شریّه مخیر است و باختیار خویش ارتکاب آن نماید مثلا اگر خواهد بذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بیاد غیر مألوف شود، ممکن است که از نار محبة الله شمع برافروزد و متخیر است که محب عالم گردد، و یا مبغض بنی آدم شود و یا بحب دنیا پردازد، و یا عادل شود و یا ظالم گردد. این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسان است لهذا مسئول از آن. اما



ORIGINAL

مسئله دیگر در میان است و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بخت توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته به مشیت و اراده جناب کبریا... مقامات نفوس مختلف است آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جماد حق ندارد که اعتراض نماید خداوند را چرا کالات نباتی ندادی... مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را محرک قوه باد و قوه بخار است و اگر این قوت منقطع ابدأ حرکت نتواند با وجود سگان کشتی بهر طرف متمایل قوه بخار کشتی را بآن سمت راند... این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین جمیع حرکات و سکات انسان مستمد از مدد رحمان و لکن اختیار خیر و شر راجع بانسان و همچنین پادشاه شخصی را حاکم این شهر نمود و قوه تصرف بخشید و طریق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود حال این حاکم اگر ظلم نماید هر چند بقوت و نفوذ پادشاه نماید ولی پادشاه از ظلم بیزار است و اگر عدل نماید نیز بنفوذ پادشاه نماید و پادشاه از عدل راضی و خرسند است. مقصود این است که اختیار خیر و شر راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودی از پروردگار. سلطنت الهی عظیم است و کل در ید قدرت اسیر، بنده باراده خود توانائی بر امری ندارد پروردگار مقتدر و توانا است و مددبخش جمیع کائنات... مادام مراتب موجودات مختلف است و متفاوت بعضها فوق بعض پس انتخاب بعضی از اشیاء برتبه اعلی مثل انسان و ترک بعضی در رتبه اوسط مثل نبات و وضع بعضی در رتبه ادنی مثل جماد چون بمشیت و اراده پروردگار است پی (پس) تخصیص انسان برتبه اعلی از فضل پروردگار است و تفاوت بین (بین نوع) انسان از حیثیت ترقیات روحانیه و کالات ملکوتیه نیز بانتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل شعله نار محبت بقوه (قوت) انجذاب است نه بسعی و کوشش در جهان خاک و آب بلکه بسعی و اجتهاد اطلاع و علم و کالات سائر حاصل گردد.

و قوله العزیز: "سؤال از حرکت و سکون اشیاء نموده بودید که باراده حق است یقین است زیرا مدد وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد از حق نرسد کائناتی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است بلکه مراد این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت باز ماند مثلاً اگر مدد روح از اعضاء و اجزاء هیكل انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی حرکتی نماند و لکن این حرکت برضایت و خواهش نفس است نه روح چه بسیار واقع که روح تقدیس جوید و جان جانان طلبد و لکن نفس اماره مسلط شود و انسان را بحرکتی مبتلا نماید که سبب کدورت روح شود در این مقام است که ذکر میشود لا حركة و لا سکون الا بالله."

و قوله العزیز: "و اما مسأله لا جبر و لا تفویض... فاعلم ان القدرة القديمة محرکة للآفاق مقلبة للقلوب و الابصار و مدخل الانسان فی الافعال هو الارادة و الميلان و القابلیة و الاستعداد فالبشروا لشجر متحرکان و المحرک لهاتین الحرکتین هو الله و لکن حرکة الانسان مباینة لحرکة الاشجار لان الحرکة الاولى بالاختیار و الارادة و الميلان و الثانية بالاضطرار و عدم الاختیار و المحرک هو العزیز الجبار... و لنا مثل آخر و هو اذا اشتدت ریح صرصر فی البر و البحر تری الفلک مواخر الی الشرق و الغرب و المحرک لها الریح الشدید... و لکن اذا مال الملاح بالسکان الی الشرق فتذهب بقوة الریح مشرقة و ان اماله الی الغرب تذهب بها الریح مغربة."

و از آن حضرت در سفرنامه اروپا است قوله العزیز: "انسان در اموریکه راجع بحسن صفات و تعدیل اخلاق است و سبب صعود بمقامات عالیه متعالیه مختار است... اما در امور کلیه و قانون قدرت انسان مداخله نتواند."

و در سفرنامه امریکا است قوله العزیز: "سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمیشود حلقه‌های از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع میشود از مقتضیات آن است و مبنی بر حکمت بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی بروید آخر پرمرده میشود و هر زراعت سبز و خرمی خشک می‌گردد و هر ترکیبی تشبیت مییابد. اینها همه از مقتضیات آن نظام و رابطه کلیه است که بتقدیر الهی تعبیر شده."

و در خطاب باقا میرزا یوسف بروجردی در عراق است قوله العزیز: "اما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویه صحیحیه که در بین اجزاء کائنات است هر امری مرتبط بجمیع امور است و هر قضیه از روابط ضروریه جمیع قضایا."

و در خطاب بمیرزا مهدی حکیم همدانی در گیلان قوله العزیز: "اما شرارت و درندگی و خونخواری یزید از تهور خود ایشان بود قضا را نباید متهم نمود قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است زیرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربانی در حقایق اشیاء است بقدر و اندازه اشیاء ظاهر میشود."

حاشیه

در قرآن است . قوله تعالی: "و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره."

در تفسیر بیضاوی است: و ربک یخلق ما یشاء و یختار و لا موجب علیه و لا مانع له ما کان لهم الخیره ای التخییر کالتطیر بمعنی التطیر و ظاهره نفی الاختیار منهم راسا و الامر کذالک عندالتحقیق فان اختیار العباد مخلوق باختیار الله منوط بدواعی لا اختیار لهم فیها.

و در تورات است: "خدا قلب فرعون را قسی و سخت کرد که نخواست بنی اسرائیل از خاک مصر بیرون روند." و کلام اشعیاست: المصور النور و الخالق الظلمه الصانع السلام و الخالق الشر انما الرب الصانع هذه جمیعها. و در انجیل کلام مسیح است: "احمدک ایها الاب رب السماء و الارض لانک اخفیت هذه عن الحکماء الفهماء و اعلنتها للاطفال."

و نیز در انجیل است: لم یقدروا ان یؤمنوا لان اشعیا قال ایضا قد عمی عیونهم و اغلظ قلوبهم لئلا یرجعوا فاشفیهم. قال اهل السنه افعال العباد و جمیع الحيوانات مخلوقه الله تعالی لاخالق لها غیره و هو مذهب الصحابه و التابعین رضوان الله علیهم اجمعین. و قالت المعتزله هم موجودون افعاله الاختیاریه و كانوا لا یتجاسرون علی تسمیه العبد خالقا الی ان نشاه الجبائی و قال ان لا فرق بین الایجاد و الخلق فسمى العباد الخالقین لافعالهم و لم یبال بخرق الاجماع. و قالت الجبریه و رئیسهم جهم بن صفوان الترمذی و هو مذهب ابی الحسن الاشعری لا فعل للعبد اصلا و لا اختیار و لا قدرة لهم علی افعالهم و هی کلها اضطراریه کحركات المرتعش و حركات العروق النابضة و اضافتها الی الخلق مجاز فعندهم جاء زید و ذهب عمر و کقولک طال الغلام و ابیض الشعر. و مبنی المذهبین اعنی الجبریه و القدریه علی اصل لهما و هو ان دخول مقدر و احد تحت قدره قادرین محال... فالجبریه قالوا لا قدرة للعبد علی الاختراع لما تبین فکان الله مخترعها ضروره قالت المعتزله قدرة العبد علی الافعال ثابتة ضروره ضروره الامر بها کقوله تعالی اقیموا الصلوه... و اصحابنا رحمهم الله اهل السنه لما وجدوا تفرقه بدیهیه بین ما نزاوله ای نباشره من الافعال الاختیاریه و بین الحركات الصادره بدون شعور

و اختیار فانیان علموا... ان الاختیار مدخلا فی الاول دون الثانی و منعهم الدلیل الدال علی ان الله خالق کلشیئ ای شیئی کان عن اضافہ الفعل الی الاختیار العبد مطلقا جمعوا بین امرین و قالوا الافعال واقعة بقدره الله و کسب العباد. از کتب اهل السنة . عقیده کنونی اهل سنت و جماعت هم مانند شیعیان مذهب بین الجبر و الاختیار است. "از تفسیر سر سید احمد خان هندی بر قرآن" نه وجودی در کار بود و نه عدمی نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی چه چیز بحرکت آمد بسوی کدام سمت در حرکت شد در تحت و مراقبت چه کسی بحرکت آمد آیا آنها و دریای عمیق وجود داشت ... در آن حال نه مرگی بود و نه حیات حیات جاودانی روز و شب از هم جدا نبودند فقط واحد حقیقی بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ نبود ... در آنحال نخستین بار در وجود واحد حقیقی میل و اراده ظاهر شد که منشاء آغاز مذکور گردید ... خردمندی که نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده است ریشه وجود را از عدم یاقتهاند کی میدانند و چه کس میتواند برای ما بیان کند که مبداء آفرینش و آغاز آن کی است ... کی میدانند هستی از کجا سرچشمه گرفته است ... این هستی از کجا آمده است آیا حادث است یا قدیم ذاتی است آنکس که از بالاترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و عالم هستی است این موضوع را میدانند " مختصر از ترجمه ریگ ویدا "